

زمان‌ها این‌گونه بوده است همان‌طور که در گذشته می‌گفتند که در حوزه فقه از یک سو مجتهد هست و از سوی دیگر، مقلد، حالا و امروزه تعبیر این است که هم مبانی و ساختار وجود دارد، هم رهبری وجود دارد و هم مردم، که این سه تعبیر را می‌توان بازسازی شده تعبیری دانست که در گذشته نیز وجود داشته است؛ اینکه نسبت مردم با دو حوزه دیگر چیست؟ اینکه آیا مردم باید معتقد باشند تا حامی ولایت و رهبری باشند؟ اینکه برای مردم در جایگاه حقوقی چه جایگاهی تعیین شده است؟ آیا مردم از حق حاکمیت بالذات برخوردارند؟ آیا مردم در فعلیت بخشی به حاکمیت مشروع سهم دارند؟ آیا حق مردم در عرض حق خداوند قرار دارد، یعنی مقبولیت و مشروعیت در عرض هم قرار دارند یا مشروعیت در حوزه مقدم و مقبولیت در حوزه متأخر است یا به عبارت دیگر مشروعیت مقوله انتصابی و الهی است و مردم در تولی و حاکم کردن حکومت و استقرار، تثبیت و استمرار او نقش دارند؟ این‌ها مباحث عمده‌ای است که در فقه مطرح شده است و در نظریه انتخاب، نظریه انتصاب، نظریه دوگانه، نظریه مردم‌سالاری، بحث خلافت الهی و در انواع و اقسام دیدگاه‌های امام خمینی تا مرحوم نائینی و مقام معظم رهبری و شهید صدر و مرحوم شمس‌الدین و حتی آقای منتظری و دیگران بحث شده است. نکته اینجاست که حتماً ایده‌های مفصلی وجود دارد که جایگاه مردم را نسبت به دو عنصر دیگر تعیین می‌کند ولی باید براساس مبانی صحبت کرد و طبیعتاً باید در هر کدام از این مبانی، نسبت و تناسب را احراز کرد. برای نمونه، آن‌گونه که براساس مبانی خلافت عمومی انسان شهید صدر استنباط می‌شود، نمی‌توان براساس نظریه انتخاب آقای منتظری این‌گونه رفتار کرد یا ولایت عامه امام به‌گونه‌ای و ولایت مطلقه‌اش به‌گونه‌ای دیگر است.

پایان سخن اینکه جایگاه مردم هیچ‌وقت در فقه شیعه نادیده انگاشته نشده است و همواره بر نقش و تأثیر مردم در تعیین سرنوشتشان به رسمیت شناخته شده و حتی نسبت به آن تحریک و تهییج شده است که مردم باید سرنوشت خودشان را خودشان تعیین کنند، ولی اینکه این در چه گستره و محدوده‌ای می‌گنجد و در دل چه نظریه‌ای قرار می‌گیرد، طبیعتاً باید نظریه‌ها را بازخوانی کرد و از دل آن مجموعه نظرات آن دیدگاه مختار را ارائه داد.

